

زندگی، و زندگانی من - بخش ۱۲

من در جریان بازخوانی زندگی و خاطرات سیاسی ام، سیر تسلسل وقایع و تحولات را به شکل تقویمی آن دنبال نکرده ام و زندگیم را همانطور نوشته ام که برای هر انسانی شاید در طول روز اتفاق می افتد. سیری به دوران های کودکی، خاطرات همکلاسیها، یاد و اندوه سنگین دوستان و عزیزان بزرگی که دیگر در کنار نیستند و نقاط و تندپچه های روانی و عاطفی و روبرو شدن با حوادثی که انتظار وقوع آنها را نداشته ای.

فکر میکنم برای خیلیها، چه در سیر زندگی "عادی" و چه در مسیر مبارزات سیاسی و اجتماعی و حزبی، لحظاتی پیش می آید که پس از گذشت آن حوادث، انسانها خود و نقش خود را بازبینی میکنند و در جریان این نقد و بازبینی و "سفر به گذشته" به نتیجه ای میرسند: انگار آن "من" را بازنمیشناسم، انگار به دلایلی غفلت کرده ام. و تصمیم و اراده ای که در زمان و فرصت وقوع اتفاق و حادثه، تجلی بیرونی و عملی نیابد، به موقعیت ضعیفتری سقوط میکند و جبران عدم دخالت در گذشته سپری شده و فرصت از دست رفته مشکل تر. اگر بجای آن مدرسه به مدرسه دیگری میرفتم، اگر به جای این شغل، شغل دیگری میگرفتم، و اگر در مسیر زندگی راه دیگری طی میکردم، شاید نتیجه چیز دیگری میشد؟ و تمامی این "اگرها"، پاسخ تردید آمیز به حالات محال و غیر ممکن در همان شرایط گذشته نیستند، اگر هائی اند که محدودیتهای مادی، شرایط عبور از آنها را همراه داشتند و اگر را به یقین تبدیل میکردند.

یکی از تلخترین دوران زندگی سیاسی من، زندگی در شرایطی است که حزب کمونیست کارگری در متن آن تکه پاره شد و دچار انشعاب جبران ناپذیری شد. من قبلا اگر نگویم از "بنیانگذاران" کومه له، دستکم از جمله کادرهای اولیه آن بوده ام، بخش زیادی از زندگی فعال سیاسی ام و فعالترین دوران شور و حرارت جوانیم را با این جریان سپری کرده ام. اما هیچگاه احساس نکرده ام که با تحولاتی که آن سازمان از سر گذراند، از تصمیم به جداییم از کومه له، دچار تردید و یا به میان آمدن آن "اگر"های مایل به شک بوده که به آن اشاره کردم. طبعاً مثل هر مورد دیگری که در زندگی معمولی انسانها هم اتفاق می افتد، از اینکه از تعدادی از همزمان سالها زندگیم جدا میشوم، احساس خوش آیندی نداشته ام. اما همان احساس "پذیرش تلخ" جدا شدن از همسنگران قدیمی و ناشی از تمایز خطوط متفاوت فکری و سیاسی و اجتماعی را در اوضاع و احوالی که در جریان مرگ منصور حکمت و دوران پس از مرگ او، پیش آمد و حزب کمونیست کارگری ابتدا وارد دوره ای از "اختلافات" درونی و سپس انشقاق و انشعاب شد، آن "حس رضایت" و آسودگی وجدان را مطلقاً ندارم. احساس تلخی که در مرور به آئینه آن دوره، "خودم را باز نمیشناسم"، حضورم "گم" و در خوش بینانه ترین قضاوت، حالتی "خاکستری" دارد. این "غفلت" در زندگی و فعالیت سیاسی و مهمتر از آن یکسان فرض کردن جایگاه و ظرفیت و اهداف و امیال طرفهای اصلی آن "جنگ قدرت" با دوران قبل از آن، با دورانی که منصور حکمت در میان ما بود و به جای من و به جای همه ما فکر میکرد و به تنهایی سمبل و نشانه یک جنبش عظیم، یک حزب بزرگ و انقلابی و وسیع بود، بزرگترین اشتباه و سهو زندگی سیاسی و فعالیت کمونیستی من است. تحولات بعدی و دگردیسهایی که بر سر تکه های باقیمانده حزب کمونیست کارگری آمدند، و بویژه "رو شدن" فطره چکانی اهداف پنهان سیاستهای کاملاً جدید در حزب "حکمتیست"، اهدافی که در گرایش کمونیسم کارگری بی ریشه بودند، به من و فکر میکنم به جامعه هم تا حدود زیادی نشان داده است، که در محتوای واقعی مباحث سیاسی آن دوره اختلافات کدامین گرایشهای غیر کمونیست کارگری دست اندرکار تعریف بنیانهای "جنبش"ی "دیگر" و "تحرز"ی دیگر و منطبق بر اهداف و آرمانهای کدام طبقات و گرایشهای اجتماعی دیگری، غیر از و در تقابل با جنبش و گرایش کمونیسم کارگری بودند. در رویت خاستگاه اجتماعی و طبقاتی تکه های باقیمانده، بویژه و آشکارتر و بی پرده تر از دیگران، جریانیهایی که نام "حکمتیست" را بر خود گذاشته است، واقعیت تلخی که با آن روبرو هستیم، یک جریان بی رگ و ریشه ای است که انگار با بی محل کردن سی سال تلاش و مبارزه سیاسی و تئوریک مارکسیسم انقلابی و کمونیسم کارگری که منحصر و تماماً با منصور حکمت شناخته شده است، دست اندر کار بازسازی نوعی از گرایش مارزینال در متن سی سال جنبش کمونیستی ایران شده است. گرایشیهایی که از بقایای باستانی نوعی سوسیالیسم فلسفی و مقوله پرداز، که پیشتر و در دوران مارکسیسم انقلابی و حزب کمونیست ایران از عرابه کمونیسم کارگری به بیرون پرتاب شده بودند، از لابلای علفها به کار گردآوری آثار فراموش شده پوپولیسم و ناسیونالیسم چپی روی آورده است که در فاصله کوتاه چند سال پس از انقلاب ۵۷، با مضاف مارکسیسم انقلابی، به تاریخ پیوسته بود. من این غفلت سیاسی ام را بر خودم نبخشیده ام و از اینکه در شرایط سخت عاطفی دوران پس از مرگ منصور حکمت حواسم به پیشروی خزانده عقب مانده ترین بقایای ناسیونالیسم چپ و بی رگ و ریشه در جنبش کمونیسم کارگری نبوده است و در برابر تمامی میراثهایی که از بستر اصلی این سنت ناسیونالیسم چپ، یعنی حزب توده و جناح "میلیتانت" سنت جبهه ملی در برخورد با مخالفین سیاسی و نظری از خود بروز داده است، زمان و فرصت را از دست دادم، احساس کشنده و تلخی با خود حمل کرده ام. خیلی هم تلاش کرده اند که تمرکز بر این سخت ترین ضربه به جنبش کمونیسم کارگری و تحرز و اتحاد کمونیستها را و بررسی علل و ریشه های آنها به تمسخر بگیرند، برخی، عمدتاً در صفوف همین حزب حکمتیست، این تلاش را با "قرار تقبیح" مورد هجوم قرار دادند و در دم و نکوهش "انفراد" و "خانه نشینی" و کناره گیری از کار "متشکل" و "حزبی" با خود، مجاهدت کردند. سعی کردن به جامعه بگویند که امثال من "در گذشته" زندگی میکنیم و مشغول عزا داری هستیم. در نهایت "شهامت"، بر لکه ننگی که میراثهای انقلاب ایدئولوژیک مجاهدینی است، نام افتخار الصاق کردند و تمام ظرفیت های خود را بکار گرفتند که از ریشه یابی علل واقعی تکه پاره شدن حککا و سر برآوردن جریانیهایی که همیشه در حاشیه تاریخ کمونیسم نوین ایران بوده است، و در مراحل سخت و دشوار، سکوت پیشه کرده است، جلوگیری کنند. طی این

مدتی که از حزب "حکمتیست" کناره گیری کرده ام، بارها خواسته ام، آن اسناد و مکاتبات و "بحثهای ناگفته" که من را به این نتیجه رساند که از این خط و سیاست خود را کنار بکشم، منتشر کنم. هر از گاهی خواسته ام، که ندهائی را که به مواضع عجیب و غریب کورش مدرسی نوشته و پاسخهائی را که به ادعاهای دروغین او داده و جوابی ننشیدم تا با قرار معروف "تقیح" خواستند، بی پاسخی شان را در سنت بیادماندنی انقلاب فرهنگی و ترور شخصیت، مشمول مرور زمان سازند، با "تردید" روبرو شدم. و اکنون دیگر بروشنی و بی پرده میگویند که "حزب حکمتیست" در تقابل و نفی "کمونیسم کارگری" تشکیل شده است! مینویسند که حتی منصور حکمت را هم در ایران از منظر فعالیتهای اینها و به اعتبار آنان در "داخل" میشناسند. مینویسند سی سال ادبیات کمونیسم کارگری، در مقابل آن "مقولات" داب و گارد آزادی هیچ اند. عرصه هائی از "فعالیت" که فاکتهای ابژکتیو نشان میدهد که در دنیای واقعی فقط مقولات اند. گارد آزادی، مقوله ای است و تابلو برای زندگی در شکافهای منطقه و قرار گرفتن در سنت احزاب ناسیونالیست کرد. خاصیت آن، "تظاهر" به بلند کردن تابلو دفاع از مبارزه مسلحانه و نقش اسلحه در مقابل جمهوری اسلامی است، اما ارزش مصرف دیگر آن رزم با منتقدین این شیفت سیاسی از بستر کمونیسم کارگری و "ساکت" کردن هر تصمیم و اراده برای تحلیل این مهاجرت جدید سیاسی به بستر سنتهای ناسیونالیستی ولی به نام "حکمتیسم" است. خواص و ارزش مصرف "مادی" و "مالی" آن، ارائه لیست از فرماندهان و سلسله مراتب و پرسنل یک موجود موهوم، برای برخورداری از کمک ها و صدقه های احزاب "حاکم" در کردستان عراق است. و خود این رویکرد هم تماما در تقابل و نفی سنتهای کمونیسم کارگری است. نه به کسی میگویند و نه حتی به وجود چنین رابطه ای اذعان میکنند. یک سیاست "دیپلوماسی" سری و پنهان و ادامه فسق و فجورهای احزاب ناسیونالیست کرد در طول موجودیت آنها و شیفتهای ادواری آنان برای زندگی در لابلاهای شکافهای کشورهای منطقه است.

با تمام این ملاحظات تصمیم گرفتم که مواردی از اختلافات درونی حزب حکمتیست و تقابل هایم با ضدحقیقتهای کورش مدرسی، را منتشر کنم. تا برخلاف تصویر کاذبی که میخواهند از علل جدائی من از حزب حکمتیست ارائه بدهند، صفحه تاریخ و وجدان حقیقت جوی جامعه با یک خلا و سکوت مواجه نباشد. شرایطی که در بطن آن، درست آنجا که یک گرایش بشدت مکتبی ضدکمونیسم کارگری خود را در شرایط مرگ منصور حکمت فرموله میکرد و برای تکان دادن لاشه جریان پرو دوحرداری و تمامی سیاستهای شکست خورده آن میدان را برای فعالیت خود مساعد تشخیص داده بود، چنان ابراز "شهامت"ی را ممکن کرده بود. اکنون دیگر خودشان صراحتا میگویند که در انجام "بازسازی" بنیانهای فکری و سیاسی آن کمونیسم تکامل گرا و قرار دادن آن در راس شماری از نیروهای کمونیسم کارگری به نام حکمتیسم، "موفق" بوده اند. اما لازم است یادآوری کنم که شهامت طرح این سوال: "آیا میتوانیم از بستر عمومی کمونیسم کارگری و چپ فرقه ای بکنیم و یک سنت جدید فعالیت در چپ، سنت حکمتیستی را پایه ریزی کنیم؟" (کورش مدرسی، پیرامون فعالیت حزب در خارج کشور، ۸ اکتبر ۲۰۰۸) گام بلند او در یک پرش سه گام است. و این "نکته ظریف" که او "بستر عمومی کمونیسم کارگری" را در کنار "چپ سنتی" مترادف گرفته است، یک اشتباه لپی نیست. شرایطی که برداشتن این آخرین گام در "کندن" از "بستر عمومی کمونیسم کارگری" را برای ایشان ممکن کرده بود، مرگ منصور حکمت و حذف کسی است که ستونها و بنیانهای آن کمونیسم بر شانه های او استوار شده بودند. و اما گام اول ایشان: سال ۱۳۶۱ بود، صحنه سیاست کمونیستی جامعه ایران با عرض اندام مارکسیسم انقلابی و تدوین برنامه مشترک اتحاد مبارزان کمونیست و کومه له، ورق میخورد. سازمانهای سوسیالیست خلقی دچار بحران ایدئولوژیک بودند و الیت سیاسی روشنفکری بستر چپ و کمونیسم آن دوره به مارکسیسم انقلابی جذب شده بود. آنوقتها، کورش مدرسی در راس سازمان "رزم انقلابی" بود. هدف نقد و کنار گذاشتن برنامه مشترک و تقابل با مارکسیسم انقلابی و ایجاد مانعی برای پیوستن "کومه له صادق" و البته "غیر تئوریک" به نیروهای تشکیل دهنده حزب کمونیست ایران در دستور کورش مدرسی قرار گرفت. آخرین شماره نشریه "رزم انقلابی" و مقاله اصلی آن به قلم ایشان حاوی نقد و ردیه ای بر میانی برنامه مشترک بود. هنگامی که خود ایشان به کردستان آمدند، دیدند "هوا پس" است و دیدند که نه تنها کل رهبری کومه له، بلکه لایه وسیعی از کادرهای انقلابی و کمونیست آن از مدافعان سرسخت برنامه مشترک و مارکسیسم انقلابی اند. گام اول با ناکامی در فضای قورت دادن انتقاد از برنامه و مارکسیسم انقلابی و "همراه شدن" با موج باد، در نقطه فرود بایگانی شد. شرایط باز هم دچار تغییراتی شد. قبل از اینکه در پی رضا مقدم و ایرج آذرین، منصور حکمت نام ایشان را به امضا کنندگان پلاتفرم کانون کمونیسم کارگری وارد کنند، در سال ۶۵، بحث "چپ و راست" در درون کومه له و سازماندهی یک کودتا علیه خط منصور حکمت و کمونیسم کارگری به رهبری "جواد مشکلی" داغ شد. مساله "کانون کمونیسم کارگری" و تاسیس آن توسط منصور حکمت را خود او درمناسیتهای مختلف توضیح داده است و خود این ماجرا هم شاهدان عینی دیگری علاوه بر مواضع خود منصور حکمت دارد. در هر حال سردمداران تقابل با مباحث کمونیسم کارگری در سیر این تقابل، در اردوگاه های کومه له، طرح مباحث کمونیسم کارگری از جانب منصور حکمت را دایر کردن "کلاس اکابر" نام گذاشتند. فضا برای تحریکات غیر سیاسی علیه کمونیسم کارگری و شخص منصور حکمت فراهم شده بود. آنوقتها عبدالله مهتدی هنوز از موضع سانتر، "این طرف پرچین" بود. پیوستن برخی از کادرهای کومه له به طیف راست، اشتباهی برداشتن گام دوم کورش مدرسی را تحریک کرد. با راست دم گرفت. توهم داشت که ممکن است این همراهی برخی از کادرهای کومه له، فرصت یورش دوم به "بستر عمومی کمونیسم کارگری" را به او بدهد. محاسبات غلط از آب درآمد و پس از جریانات "پلنوم" مشهور ۱۶ حزب کمونیست ایران، مسئولین و سازماندهندگان آن تلاش راست برای کودتا علیه خط کمونیسم کارگری از موضع خود عقب نشستند. گام دوم کورش مدرسی اینجا هم در نقطه دیگری با یاس تلاقی کرد و خیز برای برداشتن گام سوم و نهائی را نیز موقتا به بایگانی سپرد. این اتفاقات شاهدهای زنده بسیاری دارد که بعضا در صفوف کمونیسم کارگری باقی نماندند. اما فاکتها و اتفاقات وقوع یافته، و شهادت صحت آنان، ربط زیادی به موضع سیاسی ندارد. اینکه میگویند آدمها دست زدن به "جنگ آخر" را به فرصت

مناسب موكول ميكنند، دقيقا با همين حلقه نهائي "كندن از بستر عمومي كمونيستم كارگري" مصداق يافت. مرگ منصور حكمت اين فرصت جنگ آخر بود. بحثهاي "عجيب و غريب" كورش مدرسي در پلنوم ۱۵ و ۱۶ حككا، و اين بار پيوستن عده اي از كادرهاي حككا به حمايت از طرح ليدرشپي او، او را مطمئن كرد كه ديگر زمان برداشتن شجاعانه گام نهائي و بلند، و پرش از "بستر عمومي كمونيستم كارگري" فرارسيده است. حق با كورش مدرسي است! او واقعا پوشش "حكمتيسم" را براي برداشتن بدون ترديد اين گام نهائي انتخاب کرده است. دليل واضح است: او آگاه است كه پرش از بستر كمونيستم كارگري و "كندن" از آن بستر، در طول همه اين دورانها ساده نبوده و حتي اكنون هم با فراهم شدن اين همه "شرائط مناسب" هنوز زياد ساده نيست. شايد "پاس" از به متن خريدن يك گرايش مارژينال در طول تاريخ ماركسيسم انقلابي و كمونيستم كارگري، در دوراني او را به دست كشيدن از نقش نيمه فعال و غيبت سياسي كشانده باشد. و ميدانيم كه چنين دوران گوشه گيري و سكوت، دستكم به مدت چهارسال تصوير او را در تندپيچهاي كمونيستم كارگري كمرنگ تر و زابل ميكند. به همين دلايل او كماكن سعي کرده است براي خاك پاشيدن به چشم كساني كه هنوز خاطراتي از زندگي سياسي در آن بستر دارند، نام "حكمتيسم" را يلك بكشد. و ناچار است كه در برابر مكان حاشيه اي مواضع خود از همان دوران برداشتن گام اول در بستر كمونيستم كارگري، هنوز "سوال" طرح كند. و براي رفع هرگونه ترديد و منكوب كردن آن، مثل همه موارد جريانات ضدانتقادي، ناچار است كه يك مقام سوپر بشري براي ترساندن مردها براي موقعيت خود بتراشد و بگويد كه موقعيت او در حزب مثل موقعيت منصور حكمت در حككا است! اين ذهنيت شهوت خود پرستي براي گرايشي كه او همواره با دودلي و ترس و پيوستن از سر ناچاري به مسير باد به شيوه اپورتونيستي، در شرايط امروز با "اين" شجاعت" به جلو صحنه رانده است، روي ديگر آن "عزم" براي "كندن" از "بستر عمومي كمونيستم كارگري" است. او ميداند كه در يك موقعيت نرمال از پس فشار آن بستر عمومي بر نمي آمد. لازم است به سنت گرايش ناسيوناليسم چپ و كپي برداري از سنت مجاهد و سنتهاي "بين المللي" تر كمونيستم ملي براي اين عبور و پرش استفاده كند. داستان شهادت يافتن او براي بيان چنين احكام نخراشيده در ميان جمعي كه با خود و "تر" هائيش همراه کرده است، همين است.

موارد مشابه در تاريخ ۵۰ سال اخير "جنبش كمونيستي" ايران

در تاريخ "چپ" ايران و در سير عروج انواع سوسياليسمهاي ملي در دوران پس از کودتای سال ۳۲، به تلاشهاي براي انواع ديگري از "كمونيستم" و متفاوت با حزب توده و سنتهاي آن رويرو بوده ايم. من در اینجا به تجربه عروج و افول جرياني كه به نام "سازمان انقلابي حزب توده ايران" معروف است اشاره مختصري ميكنم. انتخاب اين مورد از آنجا براي من اهميت دارد كه در گرماگرم كوشش ما براي ايجاد محافل اوليه كومه له در سال ۴۸، در اعلام موجوديت سازمان انقلابي، سيمای يك متحد استراتژيك را يافتيم و با توجه به شيفت تدريجي محافل اوليه كومه له به "مائوتيسم"، با ديدن و خواندن اولين شماره نشریه "ستاره سرخ"، نشریه سازمان انقلابي حزب توده، ترديدی برايمان باقي نماند كه ما در آینده اي نزديك با "انها يكي خواهيم شد". اين جمله را كه فواد در جمع و جلسه من و عبدالله مهتدي و مصلح شيخ نقل كرد و زماني كه آن شماره ستاره سرخ را در دست داشتيم، و ذوق زده بوديم، دقيقا بخاطر دارم. دلايل محكمي هم براي اين اشتياق خود داشتيم. سازمان انقلابي، با رد "اپورتونيستم" حزب توده، و "رويونيستم خروشچفي" در آن دوره كارهاي نسبتا مهمي انجام داده بود. تعدادی از كادرهاي مهم تشكيل دهنده سازمان انقلابي در سال ۴۷، براي شركت در حرکت مسلحانه كه از سوي شريفزاده و ملا آواره و كمپته انقلابي حزب دمكرات كردستان ايران، بر پا شده بود، به كردستان عراق رفته بودند. قبل از آن در جريان حرکت ناموفق سازماندهي جنبش "عشاير فشقائي" نيز شركت کرده و "بهمن فشقائي" در جريان شكست آن حرکت دستگير و اعدام شده بود. اين جهت گيري "عملي" و روحيه گذشت از "روحيات خرده بورژوازي" و دست كشيدن يك عده روشنفكر تحصيل کرده در اروپا از زندگي "مرفه" در آن شرايط براي ما جاذبه داشت. در آن دوران هنوز كورش لاشائي و سياوش پارسائزاد در جريان سفر به ايران براي فعاليت سياسي در "داخل"، دستگير و به مصاحبه تلويزيوني و ابراز پشيماني كشيده نشده بودند. اما جدا و مستقل از اين جنبه جاذبه جاياگاه "عملي" و تن دادن به زندگي و مبارزه در شرايط "سخت"، ما در آن دوره، به گرايشات فكري نوع كمونيسمي كه سازمان انقلابي نمايندگي ميكرد و به پايه مادي "جنبش"ی كه آنان چه در سطح بين المللي، مائو و انور خوجه، در چين و آلباني، و چه در سطح منطقه اي، شاخه جلال طالباني و حرکت مسلحانه سال ۴۷ در كردستان، حساسيت نداشتيم و البته با توجه به بستر مشترك كمونيسمي كه ما نيز به دنبالش بوديم، نمیتوانستيم تفاوتهاي ناموجود را هم طرح و از آن سخن به ميان آوريم. همان وقتها، جلال طالباني در "بكره جو" واقع در اطراف سلیمانیه عراق، اردوگاه و مقر علني داشتند و متحد رژيم بعث بودند و در بغداد نيز فعاليت و دفتر علني برپا کرده بودند. حرکت و اتفاقاتي كه در تاريخ جدالهاي خانگي بين شاخه ها و سازمانها و احزاب ناسيوناليسم كرد در كردستان عراق به جريان "۶۶" معروف است. جناح مقابل، جناح بارزاني، هنوز "شورش" را نمايندگي ميكرد، اما در آن مقطع بطور آشكار و صريح با رژيم شاه و ساواک و ژاندارمري آن همكاري بي چون و چرائی داشت. جريان بارزاني، به همين دليل نزديكي با رژيم شاه، كه سازمان انقلابي حزب توده و محفل ما هم بخشا در تقابل با آن به خود معني سياسي ميدادند، حتى تعدادی از افراد مسلح جريان مسلحانه سال ۴۷ را دستگير و تيرباران و جسد آنان را براي نمايش عبرت مردم به نبروهای اويسي تحويل دادند. از جمله ميتوان به سلیمان معيني و نمايش جسد او در ميدان شهر در سال ۴۷ در مهاباد اشاره كرد. در هر حال اين همسوئی و جاذبه "عمل"، موجب شد كه ما نسبت به خط فكري خود و نيز نوع كمونيستم خود و آنها بي تفاوت بمانيم. شايد درست است كه بگويم نوع مشابه كمونيستم ملي ما به آن جوانب عملي نيز جاذبه مقبولتري داده بود.

اکنون که داستان سازمان انقلابی را از زبان سران آن میخوانید، و البته پس از این همه سال از دگرگونیها و تحولاتی که بر سر جنبش کمونیستی ایران آمده است، از آن همه تحقیر تفکر در پروسه تعمق در گذشته خویش نیز، مات و انگشت به دهان میمانید. کورش لاشائی، پس از سالها زندگی در اروپا و حشر و نشر با "مارکسیست" های برجسته آلمانی، وقتی به ایران بر میگردد، با عضو خانه تیمی خود کتاب "تاریخ کسروی" را به عنوان منبع آموزش انتخاب میکند! و در برابر سوال حمید شوکت که این تناقض را چگونه توضیح میدهد و یا اینکه چگونه "آموزش" از "دهقانان چین" در سفر به چین و شرکت در "کلاسهای آموزش مارکسیسم"، او را به نسبت سطح بالاتر دانش و درک از مارکس در اروپا، مجذوب خود میکند، بی پاسخ میماند.

و با این زمینه میخوایم به یک نکته مهم که اتفاقا به داستان زندگی منم مربوط است، و به توضیحاتم در پاراگرافهای قبلی ربط دارند، اشاره کنم. در همان سازمان انقلابی و در میان بنیانگذاران اولیه شخصی وجود داشته است به نام: "محمود مقدم" معروف به "خان" که نظریه کاملا متفاوتی داشته است و از جمله بر این باور بوده است که "می بایست طبقه کارگر را بسیج کرد و حزب لنینی ایجاد کرد"، یا اینکه او "مدافع سرسخت" این نظریه بود که: "ایران به جامعه ای سرمایه داری تبدیل شده" و بر این اساس اعتباری برای نظریه رهبری سازمان انقلابی که "با الگو سازی از چین پیش از انقلاب"، ساختار جامعه ایران را "نیمه مستعمره نیمه فئودال" میدانست، قائل نبود. "خان" آن نظریه را چند بار در "درون سازمان" و حتی بار آخر در جلسه "لی یژ" در بلژیک، مطرح کرد و پس از آن بدون اینکه هیچ اثری از نظرات و تلاشهای خود را بجا بگذارد، "رفت". این ساکت ماندن "خان" و بجای نگذاشتن هیچ اثر مکتوب و قابل مراجعه ای که نسل موجود آن دوره و نسلهای بعدی در جنبش کمونیستی به آن رجوع کنند، کار انتقاد و جدل با یک رگه قوی و دارای جاذبه عملی سوسیالیسم ملی را دشوار ساخت و در مقابل، این انتقاد در پروسه ای دردناک و در مسیری "امپیریستی" و با نمودهای زمخت نادرستیهای آن گرایش در جریان "عمل" انجام شد. بسیاری زجرها کشیدند، تعدادی کشته شدند، عده ای در مصاحبه های تلویزیونی ظاهر شدند و سرانجام بقایای سازمان انقلابی و مشی "مائوئیستی" در ایران، "حزب رنجبران" را برپا کردند که در سالهای اول به قدرت رسیدن اسلاميون، از رژیم جدید به حمایت برخاستند. اینجا بود که کارنامه "عملی" یک خط مشی، یک نگرش ناسیونالیسم چپ در لباس کمونیسم، تازه نشان داد که "انقلابی ناپیگیر" است! در حالی که اگر "خان" همان انتقاداتی را که به "الگو سازی" از چین داشت، مکتوب میکرد و نظر و تحلیل خود را در مورد ساختار "جامعه سرمایه داری ایران" مینوشت، اتفاقا با توجه به جاذبه آن سازمان و نقشی که "خان" در رهبری آن داشت، بی برو برگرد تأثیرات مهمی برجای میگذاشت و این همه تلفات انسانی و زجر و سرخوردگی انسانهایی که با اعتقاد به کمونیسم به میدان مبارزه گام گذاشته بودند، به بار نمی آمد.

مورد دوم تشکیل "حزب ملل اسلامی" در سال ۴۴ و تحول آن به سازمان مجاهدین خلق نیز تجربه ای پر زجر و پر از تلفات انسانی است که رویش یک جریان "مارکسیست" از درون آن در ارائه تصویر منفی از "کمونیسم"، کم زبان نرسانده است. در جریان تحولات فکری ای که برخی از عناصر کلیدی حزب ملل اسلامی از سر گذراندند، بخش "مارکسیست" مجاهدین تشکیل و به انشعاب آنان منجر شد که از دل آن جریانهای مثل "پیکار" و "آرمان" (در طیف تقی شهرام و رفقاییش) روئیده شدند. دنیای "جنبش کمونیستی" در آن سالها از علل این جدائیها، ریشه های آن و انگیزه انشعاب "مجاهدین مارکسیست لنینیست" (اختصارا مجاهدین م. ل.)، و مهمتر از همه بیان آن تفاوتها به شکل مستند و مکتوب کمترین اطلاعی نداشتند. کسی از آن سیر تحولات فکری و "تغییر ایدئولوژی" خبر نداشت تا سرانجام نمودها در ماجراهائی که در تصفیه فیزیکی و طرد و انزواها سایه سنگینی بر "کمونیستها" افکند، جامعه متوجه "اختلافات فکری" شد. جریانی که اسلاميون به قدرت رسیده در ماجرای محاکمه و اعدام "تقی شهرام" و داستان تصفیه فیزیکی "شریف واقفی" از آن سو استفاده ضدکمونیستی شان را عملی کردند و رجوی در زندان در توضیح رفتار "اپورتونیستها چپ نما" علیه "خلق مسلمان ایران" به منبر رفت. اگر بخشهایی از آن جدائیهای فکری و سیاسی، از آن تفاوتهای نگرشی، مکتوب میشدند و سالها قبل از تظاهر آنها در حقایق و اتفاقات تلخ، در جامعه و یا حداقل در دوائر و محافل جنبش چپ و کمونیستی پخش میشدند، چه بسا تلفات انسانی بسیار کمتری را شاهد بودیم و چه بسا اصلا نیازی به تصفیه های فیزیکی و دست بردن به روشهای توطئه آمیز برای خط مرز کشیدن با مخالفان فکری و سیاسی بوجود نمی آمد. من فکر میکنم از این نظر تاریخ جنبش کمونیستی ایران در مقایسه مثلا با کمونیسم در روسیه و یا اروپا، غرق در سنتهای عرفان و سکوت و دوری و ترس از سنتهای جدلی مکتوب است. سندی در نوعی کمونیسم "شرقی" که دست بردن به قلم و طرح مکتوب افکار و گرایشات و تحلیل ها را در ظرفیت فردی، "خودخواهی"، "روشنفکر بازی" و "خودستائی" لقب داده است. سنتی که ما را و نسلهائی از کمونیستها را از تجارب تلخی که مستند و مکتوب نشدند محروم کرد و به این مسیر رهنمون شد که همان شیوه و روشها و محتوای همان نوع "کمونیسم" را به شیوه امپیریستی دوباره و از صفر، از سر بگیریم و طی سالها با خود حمل کنیم. به نظر من اگر شیوه های جدائیها در درون احزاب و گرایشات پوپولیستی، و ناسیونالیست چپ در پوشش کمونیسم را رد یابی کنیم، به رگه هائی قوی از ریشه آنها و تمایزاتشان با سنن و اصول و پرنسپهای کمونیستی و مارکسیستی دست می یابیم. به نظر من یک دلیل ریشه دار بودن سنت بسترصلی این نوع کمونیسم ملی و شرقی، سنت حزب توده، و بروز نموده های آن در درون هر جریان غیر کمونیستی و غیر مارکسیستی دقیقا در همینجا قرار دارد. نباید فراموش کرد که سنت حذف فیزیکی مخالف سیاسی در بستر ناسیونالیسم چپ در پوشش کمونیسم، با ترور "حسام لنگرانی" در حزب توده، حلقه اتصال این نوع از کمونیسم در ایران و روشها و مندهای مبارزه در برخورد به تفاوتهای فکری و سیاسی است با شیوه های بستر اصلی این نوع "سوسیالیسم" در دوران استالین و سالهای تصفیه های خونین. شیوه هائی که هماهنگ با خاستگاه ناسیونالیستی و ملی آن، در "انقلاب فرهنگی" چین تداوم یافت. در طول دوران عروج سوسیالیسم و کمونیسم در اروپای غربی و در اختلافات و تمایزات بر سر استراتژی و تاکتیک، در درون حزب

سوسیال دمکرات روسیه و متعاقب آن در شکاف بین بلشویکها و منشویکها، هیچ اثری از دست بردن به زور و بکار گرفتن قرار "حزبی" و "سازمانی" و تصفیه و ترور سیاسی و شخصی برای تقابل سیاسی با مخالف خود و یا "افشاگری" آن، به چشم نمیخورد. کوهی از ادبیات و کتب و رساله و مباحث و پلمیکهای داغ جدلی بین تبیین های مختلف و متضاد و متباین سیاسی را شاهدیم که گرچه با تندترین لحن در برابر یکدیگر صف بسته اند، اما از روش بکار گیری تحریک احساسات عقب مانده و بسیج نیروی سازمان و حزب حتی علیه "مرتد" اثری نیست. مارکسیسم انقلابی و کمونیسم کارگری در تقابل با این بستر و سنت ناسیونالیسم چپ، اتفاقا برعکس به بنیانهای همین سنتهای کمونیسم و مارکسیسم، از همان اولین لحظات تحرک در صحنه سیاسی جامعه ایران، اتکا کرد. "کندن از بستر عمومی کمونیسم کارگری" معانی چند وجهی دارد!

فعال شدن گرایش ضدانتقادی برای ساکت کردن صدای مخالف در هیات حزب حکمتیست علامت سوال بزرگی را در مورد تردید و دودلیهایم برای انتشار مکاتبات درونی با کوروش مدرسی در ذهنم ایجاد کرد. تردید و وسواس و محافظه کاری از چند نظر، اینکه ذره ای از انصاف و باریکه ای از تاثیرات زندگی و فعالیت با پرنسیپها و موازین و اصول کمونیسم کارگری، شاید هنوز به عنوان فشار زندگی مادی چندین ساله، در عواطفشان پژواک داشته باشد. شاید، کسی چه میداند، رهبر این گسست از کمونیسم کارگری، حتی اگر از روی همان جویای نام و زندگی در دنیای "منبت" و خلسه در عوالم نارسسیم و آنارکونیسم هم باشد، قدری پایش را از روی پدال گاز در سراسیمه سقوط به قعر دره سنت های ناسیونالیسم چپ و "کمونیسم" حاشیه سیاست، بردارد. شاید آنها هم آن دوره را به عنوان دورانی تلخ بروی خود نیاورند و اجازه بدهند که مشمول مرور زمان بشود. اما نه! دیدم دارند مینویسند اصلا "سیاست آوردن"های ایشان نه تنها با سکوت امثال من، که با موافقت همراه بوده است، که مخالفین "بریده" اند، که امثال من در سطح فکر و تعقل دوران کشمکشهای درونی حککا فریز شده ایم، که این عبور از تاریخ سی سال بنیانهای کمونیسم کارگری، و یورش به آن، احیای سنتهایی است که کمونیسم کلا در عرض ۸۰ سال از آن "عافل" بوده است! که اصلا از بنیان "کمونیسم کارگری" و حزب کمونیست کارگری قبل از انشعاب ۲۰۰۴، در یک افق مبهم و در هم جوش، "افق جنبش سرنگونی" زمین گیر شده "بود". خوشبختانه علیرغم این زلزله سیاسی و زیر ابهام قرار گرفتن میانی کمونیسم کارگری در اثر یورش که گرایش ضدیت با کمونیسم کارگری به آن سازمان داد، هنوز میتوان به وجدانهای بیدار و به آن حس انصاف دفاع از حقیقت، امیدوار بود. نوشته کوتاه اسعد حاج حسنی، که شخصا در منازعات "درونی" سهمی نداشته است و "طرف دعوا" با کسی نبوده است، در پاسخ به دفاعیات از گرز چرخانی روند ضدانتقادی، امیدوار کننده است و جای احترام.

ادامه عکس عملهای هیستریک دیگر تردیدی باقی نگذاشته است که حال و روزگار این جماعت دیگر از اینها گذشته است، محصولات آخرین شماره پاسخ، تردیدی برابرم باقی نگذاشت که انتظار انصاف و رعایت احترام به دوستیها و رفاقتهای سابق، بیهوده است. با احساسات و عاطفه نمیتوان به جنگ سیاست رفت. محبوبیت و مقبولیت و شهرت هر اندازه باشد، در برابر روش کمونیسم شرقی قابل فسخ و بازپس گیری است. بر من معلوم شد که در دوران ویران شدن تحزب کمونیسم کارگری، میتوان عینا چون میداندار شدن مکتب منحنی پسامدرنیسم، تاریخ دیگری برای کمونیسم کارگری و مارکسیسم انقلابی جعل کرد و برای حاشیه ای ترین شخصیتها کم اهمیت در مهمترین مصافهای این کمونیسم، شخصیت و تاریخ اختراع کرد. در یک بزنگاه سیاسی، یک گرایش حاشیه ای و مارژینال موفق شد تعدادی از لایه انسانی کمونیسم کارگری را در مناسک انقلاب ایدئولوژیک علیه کمونیسم کارگری و در بطن تکه پاره کردن حزب کمونیست کارگری، با خود سهیم و آنان را در مسیر باد و توفان ویران کننده با خود "هم خط" کند. این برای من به معنی از دست دادن بخشی دیگر از یاران سابق سیاسی ام و خط زدن اسم آنان در حافظه زندگی و از لیست هم زمانم در راه آرمان کمونیسم بود.

از طرف دیگر، و دلیل دیگر تردیدم، این بود که دارند مقدمات حمله به شخص منصور حکمت را هم تدارک می بینند. جملات تحقیر آمیز "پیغمبر اتحاد" تکمیل کننده و نتیجه منطقی تحقیر کمونیسم کارگری و بستر عمومی آنست، که در "بی افقی" آن به جلو صحنه پرتاب شده است. منصور حکمت را به عنوان "پیغمبر" اتحاد مدافعان افقهای مبهم تصویر کرده اند. این سر آغاز باز کردن میدان حمله به نه تنها "بستر عمومی کمونیسم کارگری" که به بنیانگذار آن، منصور حکمت هم هست. آیا شرافتمندانه و انسانی نیست که از اینها بخواهیم که از نامگذاری خود به نام "حکمتیست" دست بردارند؟ یا شاید مصمم اند چون احزاب اصلی کمونیسم ملی، پس از شکست انقلاب اکتبر، فعلا و تا زمانی که منصور حکمت جاذبه سیاسی دارد، در سنت بجامانده و میراث احزاب "مارکسیست لنینیست" به حرکت ادامه دهند؟!

دلیل سوم و عامل بازدارنده ام، نگرانی از باز شدن میدان جدیدی برای استهزا و تمسخر "کمونیسم کارگری" توسط همه دوایری است که در مقاطع مختلف، چه با حضور میلیتاریستی آمریکا در منطقه و ریاست عشایر کرد در "اقلیم" کردستان و چه با عروج سید اصلاحات، زبان فحش و ناسزا به کمونیسم کارگری و منصور حکمت را سپر سر فرودآوردن و تسلیم و پیوستن به، و اکتیو شدن در آن "دنیای جدید" شان قرار دادند. در این دنیای رذل، هویت جدید دگر اندیشان شبه اسلامی و تمام قومی، با نشخوار کثیفترین و ضد انسانی ترین هتاکی ها به منصور حکمت و کمونیسم کارگری همراه و همزاد بود. زبان باز کردن من علیه رهبری جریان که خود من تا مدتی قبل عضو فعال آن بودم، بویژه جریانی که نام بی مسمای "حکمتیسم" و کمونیسم کارگری، هر دو، را سایه بان تحکیم عقب مانده ترین و مغلق ترین نوع ناسیونالیسم چپ شبه "فلسفی" ساخته است، این میدان "رزم" و کمین نشستگان کهنه کارتر را فعال میکند. "بروز اختلاف و جدال دیگری" در "کمونیسم کارگری" و میدانی جدید برای هتاکی به منصور حکمت و کمونیسم کارگری! حالا دیگر طوری شده است که حتی هر کس بخواهد هر فراکسیون

و جمع و دسته ناراضی در میان شاخه‌هایی که به نام کومه له فعالیت میکنند، سرهم بندی کنند، و شرط اولیه "بحث" بر سر درستی یا نادرستی آن، مستلزم یک مرزبندی از پیشی، از هر سو، با کمونیسم کارگری و پرتاب سنگی به منصور حکمت است. انتظار داشتیم که این عامل بازدارنده و امتناع از فراهم کردن سوخت کوره دشمنی کور و نفرت پراکنی قومی و ملی و اسلامی علیه منصور حکمت و کمونیسم کارگری، سر سوزنی بر وجدان محفل رهبری این جماعت سنگینی کند. اما راه انداختن بساط "کوس رسوائی" و هتک حرمت شخصی و سیاسی امثال مهرنوش موسوی و آذر ماجدی، دیگر نشان میدهد که آب از سر اینها گذشته است. انتخاب "زن" به عنوان محورهای "شرارت" با رجعت اینها به سنتهای شبه اسلامی و مجاهدینی رفتار با مخالفین سیاسی خود، منطبق است.

فاکتور و عامل بازدارنده دیگر، برای اختیار کردن سکوت، نگرانی از باز شدن دور دیگری از زندگی در دوره "اختلافات" حککا و مسائل و مباحث قبل از انشعاب سال ۲۰۰۴ است. من در ابتدا گفتم که آن دوره "جنگ قدرت" و "فهرمانی" در میدان سیاستهای دو طرف آن نزاع درونی، هیچ جای افتخاری، حداقل برای من، نیست. من با تاریخ تراشیهائی که سنتهای کمونیسم کارگری را در سیاستهای این دوره مصادره میکند و تاریخ را صفر و حاشیه نشینهای چندین ساله و غیبتهای کبری در مهمترین دورانها و تندپیچهای مارکسیسم انقلابی و کمونیسم کارگری را به عنوان تاریخ "مشترک" با منصور حکمت جعل میکند، اصلا موافق نیستم. نمیخواهم نصیحت بشنوم که سیاستی را که با کمونیسم کارگری و میانی آن مغایر میدانم، به عنوان پیش شرط انتقاد از سیاستهای ضدکمونیستی کورش مدرسی، بپذیرم. "دیدید ما درست میگفتیم و خط ما درست بود و همان خط منصور حکمت را نمایندگی کردیم"، برای من فاکت جعلی و یک عامل فشار منفی در ادامه تردیدم بوده است. این "روایت" "مختصر" کردن تاریخ میانی کمونیسم و تاریخ سی سال مارکسیسم انقلابی و کمونیسم کارگری و "رهبری" آنرا درست، منصفانه و حقیقی نمیدانم.

با در نظر گرفتن همه این نکات و ملاحظات، وارد آن سری از مجادلات و مکاتباتی میشوم که در گرماگرم جدال من با رهبری محفل این سکت جدید مطرح شدند و تاکنون هیچ جا انتشار نیافته اند.

درگیریها و تنشها در حدود ۱۰ روز مانده به تشکیل کنگره اول این جریان، به نقطه اوج خود رسید. فکر میکنم مراجعه و خواندن پاسخ های من به یادداشتها و احکام مستتر در نامه های شخص کورش مدرسی در این دوران خود گویاست. قبلا هم توضیح دادم که نامه های من و مواضع آن، بی پاسخ ماندند و هیچ جای توجیهی باقی نگذاشته بودند. آنچه که در واقع تحت عنوان دو قرار: یکی پیش نویس قرار تقبیح من و عبدالله شریفی توسط آذر مدرسی و خالد حاج محمدی و انتشار علنی آن؛ و دیگری قرار "مصوب" پلنوم اینها با عنوان "در دفاع از حرمت سیاسی کورش مدرسی و حمید تقوائی" علیه شخص من و در واقع علیه یک نوشته و تحلیل من از دلایل انشعاب حککا، صادر شد، در حقیقت خلع سلاح بودن و الکن ماندن در برابر مقاله تحلیلی من بر سر دلایل ریشه های انشعاب را میخواست جبران کند و به عنوان یک تعرض ضد انتقادی با خالی کردن کینه از نامه های منتشر نشده من، هر گونه تردید و تزلزل را در صفوف باقیمانده منکوب و وادار به سکوت کند. سنتی که پیشتر برادر رجوی در رابطه با ازدواج ایدئولوژیک، برای این سیاست حاشیه ای به ارث گذاشته بود و داستان تلخ محاکمات و تصفیه ها و ترور ۱۹۳۸، پشتوانه "بین المللی" آن.

و بالاخره توضیح دیگری را در این مورد لازم میدانم. این نامه ها شامل یادداشتهای کوتاه و کم اهمیت از نظر سیاسی نیستند و من ترجیح داده ام اسامی معینی را، که هنوز فعلا در صفوف حزب مذکور هستند، و ممکن است با موضع و هدف من در انتشار علنی آنها تماما موافق نباشند، حذف و به جای آنها نقطه چین بگذارم. به جای اسامی رفقای دیگری که در حزب حکمتیست نبوده و نیستند و نیز در اشاره به نام رفیق دیگری که کورش مدرسی در نامه به او از من اسم برده بود نیز نقطه چین گذاشته ام. طبیعا هر کسی بخواهد اسناد و مدارک مربوط به خود را منتشر بکند، از نظر من خود آنان تصمیم گیرنده اند. من فکر کردم که آوردن اسامی، ممکن است آنان را در مقابل عمل انجام شده قرار بدهد. به این ترتیب من هیچ مسئولیتی را چه مستقیم و چه غیر مستقیم، در انتشار مکاتبات مربوط به خود، با دیگران سهیم نمیکم و هیچکس را در رودربایستی مناسبات رفیقانه برای همسویی با خود زیر فشار اخلاقی نمیگذارم. در عین حال هنوز امیدوارم که حذف برخی اسامی در حل حاضر فعال در درون حزب حکمتیست در این نامه ها، حداقل این احساس را به آنان منتقل کند که من هنوز به تمامی از بازگشت آنان در مسیر "کندن از بستر عمومی کمونیسم کارگری" قطع امید نکرده ام. امیدوارم عکس العمل ضدانتقادی رهبری، رگه تعصبات و عرق سازمانی را تحریک نکند و آنان دستکم، لحظاتی در مورد گردابی که به آن سقوط کرده و با جهت آن همراه شده اند، در خلوت خود به فکر فرو روند.

واقعا میخواهم خوانندگان این مکاتبات، به سنتهایی که در ناسیونالیسم چپ، کمونیسم ملی و بستر و زردخانه سابقه دارتر آن در "حزب توده"، دسته بندیها و تصفیه ها در میان جریانات مسلح و غیر مسلح ناسیونالیسم چپ و توطئه ها و دارو دسته بازبها و محفل بازبها و سنت هتک حرمت انسانی همزمان سالیان و تا دیروزی، مراجعه کنند و مقایسه ای صورت بدهند. و سوال این است که این نوع فعالیت "حزبی" ضدانسانی که تصفیه و ترور شخصیت را تا حد حذف فیزیکی نیز ادامه میدهد و "انقلاب فرهنگی" و سنگسار ایدئولوژیک انسان و مخالف سیاسی را به خیابانها و در معرض تعرض "توده"ها میکشاند، چه نوع "کمونیسم"ی است؟ اگر تا قبل از فروپاشی دیوار برلین، ناسیونالیسم روسی و آرمان بورژوازی روس و پتر "کبیر" بر بستر شکست انقلاب اکتبر، "اردوگاه سوسیالیستی" لقب گرفت، اکنون دیگر با کشف حجاب از روکش آن ناسیونالیسم و پرچمدار شدن سرمایه و

کلیسا و کاردینالها و پیشروی خزنده از گورباچف "دمکرات" گرفته تا یلتسین و پوتین صراحتاً مدافع عظمت روسیه سرمایه داری "نوبل"، سر برآورده و در برابر ماست. انقلاب فرهنگی در چین، به سر برآوردن یک سرمایه داری آشکارا پادگانی بردگی مزدی و زیر شمایل مائو، ختم شده است. این سنتهای "حزبی"، و "بی رحمی" و تهی شدنش از عاطفه، سنن کمونیسم اومانیستی مارکس و انگلس و لنین و منصور حکمت نیستند. اینها بی رحمی و ترواش خشم روشنفکران و الیت سیاسی طبقه ای است که بویژه در کشورهای "شرق"، همان آرمان بورژوازی و ناسیونالیستی را در رقابت بر سر زعامت آن، تعقیب میکنند که پیشینیان آن، در تصفیه های خونین دوران استالین و انقلاب فرهنگی چین، برای برپائی یک سیستم استثمار بی رحمانه برای "صنعتی کردن میهن"، و باتکا انقلابات و خیزشهای طبقه کارگر و توده های محروم و بر بستر شکست آنها، در برابر چشمان بهت زده ما قرار داده اند. سنتی که منحصر از طریق "تخصصی" کردن سیاست برای "نخبگان" طبقه خود و "بی اهمیت" سازی و غیر قابل دسترس نشان دادن فعالیت سیاسی و حزبی برای توده مردم و بی اعتبار و بی خاصیت کردن تشکل و ارتقای آگاهی و شعور انسانها آنان را قادر ساخته است که بر جامعه حکومت کنند. این سنتها با روح بیرحم سرمایه در پروسه کشیدن شیر جان کارگر هم سنخ و منطبق اند.

این نامه ها درجه ای است به آن ویرانه ای که در فروپاشی مبانی و اصول و موازین کمونیسم کارگری و حزب آن در ایران، و در معماری و مهندسی بنیان این تخریب، به روح نیمه جان ناسیونالیسم چپ همواره در حاشیه و در کنج سکوت و بی حرفی سی سال عرض اندام کمونیسم پراتیک ایران، مجدداً و در "بزنگاه سیاسی" مرگ منصور حکمت، نیرو بخشیده است.

برای چندمین بار در تاریخ معلوم شد که دستیابی گرایشات حاشیه ای به هر درجه از قدرت تحرک و تاثیر بر هر لایه انسانی، چه آثار مخرب و بازدارنده ای میتواند به بار بیاورد. و گرایشی که این نامه ها به آن مربوط اند، به شهادت تاریخ سی سال کمونیسم ایران، همراه با شخصیتهايش، همواره حاشیه ای بوده اند و در حسرت انزوای سالهای اولیه تاخت و تاز سوسیالیسم خلقی و چپ فلسفی، به جویدن ناخنها مشغول ماندند. همین فراهم شدن شرایط برای بازسازی یک گرایش مارژینال در تاریخ کمونیسم ایران است که به آنان "شهامت" داده است که بگویند خود را و سکت خود را تحت نام "حکمتیسم" نه فقط از شکل حزبی که از "کمونیسم کارگری"، "متمایز" میکنند.

نامه اول

رفیق عزیز کورش

در ادامه بحث و موضعگیری پیرامون "اصطکاک های اخیر" و عوارض جانبی آن، در نامه خود، خواستهائی را از من و ... مطرح کرده اید. میشود در باره این نامه شما و یکایک مواضع آن بسیار مفصل نوشت و پاسخ داد. اما فعلاً من به سهم خود لازم میدانم چند نکته را تیتروار توضیح بدهم.

۱. کسی که از کل داستان آن "اصطکاک" ها خبر ندارد و یا اینکه خبر دارد و آنها را بی اهمیت میشمارد، با این نامه شما، فکر میکند که ایرج فرزند، که تا قبل از این اتفاقات یکی از نقطه قوتهای بزرگ حزب بوده است، ناگهان و ظاهراً بی هیچ دلیلی "دلخور" شده است و یا بی جهت دارد بهانه گیری میکند و در برابر یک پیشنهاد اصولی و بزرگووارانه شانه بالا می اندازد و میخواهد در برابر پیشروی حزب، مانع ایجاد کند. این تصویر نه از من، نه از وقایعی که منجر به این تصمیمات من شده است، واقعی نیست. این یک تصویر سازی دیگر برای هدف دیگری غیر از حل مساله و معضل ایجاد شده است.
۲. یکی از دلایل مهمی که این شکاف را بین من و تعدادی از رهبری وقت حزب و شما ایجاد کرده است، همان چیزی است که شما آنرا "اصطکاکات اخیر" نامیده اید. در این نامه شما مطلقاً، حتی اگر بطور سمبلیک هم بوده باشد، به عوامل و شخصیتهائی از رهبری وقت حزب، و منجمله خود شما، که بانی این اصطکاکات بوده اند، اشاره ای نشده است. و برای من این یکی از فاکتورهای مهم است که آیا شما حاضرید کوچکترین اشاره ای به نقش خودتان در ایجاد و خلق این اصطکاکات داشته باشید و مسئولیت آنها را صراحتاً تقبل کنید؟ نامه شما نشان میدهد که شما متاسفانه تمایلی برای از بین بردن شکافی که بین من و شخص شما و ... ایجاد شده است، نشان نداده اید، چرا که حاضر نشده اید صورت مساله را آنطور که بطور واقعی هست، بپذیرید و روی میز بگذارید.
۳. با عوض کردن صورت مساله، این شبهه بدست داده شده است که پس: ایرج ظاهراً بدون دلیل قانع کننده و در بهترین حالت با "مظلوم نمائی" به موضع "مقاومت منفی" افتاده است.
۴. به تشکیل کمیسیون برای بررسی و تهیه گزارشی به پلنوم برای اظهار نظر و در نهایت اعلام موضع اعضای کمیته مرکزی در پلنوم پیرامون آن اصطکاکات و عوارض جانبی آن اشاره کرده اید.

واقعا چه فایده ای دارد که حتی قبل از آنکه کمیسیون کار خود را شروع کند، شما حکمتان را داده اید و از من خواسته اید که "بدون قید و شرط" به آنها گردن بگذارم؟ با اینحال چنانچه کمیسیون تعیین شده به من مراجعه کند، من توضیحات خود را دارم.

۵. من معتقدم که یک راه سرراست، واقعی و صمیمانه برای پر کردن این شکاف عمیق و گذاشتن مرهمی بر این زخم عمیق بر روح و جان و زوایای زندگی من و بسیاری از کادرهای حزب، گذاشتن یک "پکیج" یعنی مسائل و مواضعی است که شما و رفیق ... از جلسه پالتاک کمیته کردستان (۹ روز قبل از کنگره)، نامه کمیته رهبری (با امضای ... و درست یک شب قبل از کنگره) و کل پروسه جلسه کمیته کردستان در حاشیه کنگره، روی میز است. مسئولیت مواضع و سخنان و اعمال را بر عهده بگیرید، از ... و اعضای کمیته کردستان شرکت کننده در جلسه پالتاک رسماً عذرخواهی کنید و نامه ها و مواضع بعدی را که در دل آن حوادث ۱۰ روزه آمد و چرخید و رفت، پس بگیرید. این سرآغاز یک بحث واقعی و مشوق من و دیگر کادرهای حزب برای کم کردن فاصله ام با آن شیوه های رفتار با کادرهای حزب و مبنای تجدید نظر در تصمیمم برای سهیم شدن در سطح رهبری حزب است.

۵. با این اوصاف، و در حالی که شما در نامه تان حتی صورت مساله را نپذیرفته اید، حس ناامنی و بی اعتمادی در من و در سرتاسر حزب تشدید شده است و بنابراین نمیتوانم با این پیش شرطها و پیش فرضها و احکام از پیشی، یک بار دیگر به مصاف انقلاب فرهنگی ای بروم که در جلسه کمیته کردستان در حاشیه کنگره، من را به آن کشانید.

۶. نوشته اید: " من مشتاق هستم که مسئله عضویت مجدد شما در کمیته مرکزی را در دستور پلنوم آتی قرار دهم. تنها شرط این است که شما رسمیت حزب و ارگانهای آن را بپذیرید. اولاً من خود کاندید کمیته مرکزی نشدم. ثانياً من آن پکیج را نه حزب میدانم، نه حقانیتی برای آن قائل بوده و هستم و نه حاضر آنرا، آنهم "بدون قید و شرط" برسمیت بشناسم. مراجعه به نوارهای سخنان خود شما و ... و اسناد مکتوب و ثبت شده و ضبط شده در جریان آن دوران بیادماندن ۱۰ روزه، به هر کسی نشان میدهد که من در مقابل چه روشهایی که میخواهد به عنوان حزب و به نام حزب به خود رسمیت بدهد، ایستاده ام و به آن اعتراض کرده ام. نمیفهمم علت این عوض کردن و وارونه جلوه دادن حقیقت و قلب و دستکاری فاکتورهای مستند، چه هدفی را دنبال میکند؟ اگر تصمیم دارید حزب را روی ریل آن package مشترک شما و ... قرار دهید، این دیگر کادرها و حزب است که باید تصمیم بگیرند که آیا به این تغییر ریل گردن میگذارند یا خیر؟ من در برابر آن ایستاده ام و کوتاه نمی آیم.

۷. نوشته اید: " برای من چه بعنوان رفیق قدیمی شما ، چه بعنوان دبیر کمیته مرکزی و چه بعنوان یک عضو حزب، دور شدن شما از تپش و زندگی روزمره حزب سنگین و درد آور است "

کاش میتوانستم خودم را قانع کنم که به این حسن نظر شخصی شما، از نظر سیاسی نیز با اعتماد برخورد کنم. ای کاش در طول دوران "ده روز اصطکاکات"، حتی یک مورد میدیدم که کورش در برابر هجومی که به تقدس حزبیت و حیثیت و حرمت من و دیگر کادرهای حزب صورت گرفت، نه در نقش جانبدار، که لاقفل بی طرف ظاهر میشد. از نظر شخصی پذیرش این لطف شما برایم ساده تر است، اما متاسفانه وقتی در جلسات رسمی احکام سیاسی متناقض با این جملات را دریافت کردم، مساله متفاوت است.

۸. رفیق کورش! من در مکالمه تلفنی با شما، جلسه کمیته کردستان در جوار کنگره را با "سنگسار ایدئولوژیک"، توصیف کردم. محتوای آن جملات را میتوانم با "مواجهه از نزدیک" با یکی از بدترین خطرهای علیه حرمت سیاسی و شخصی ام و علیه حرمت حزب و حریم حزب بیان کنم. تصور میکنید میتوانم "بدون قید و شرط" و سکوت در باره اتفاقاتی که حداقل من چنین قضاوتهایی را در باره آن دارم، مجبور شوم، با احکامی که علیه وجدان و حیثیت من است کنار بیایم و علیه حقیقت و انصاف اقدام کنم؟

بنابراین من، معذورم که نمیتوانم علیه وجدان خود نه حرفی بزنم و نه عملی انجام بدهم. من حق دارم، تا زمانی که این احساس عدم امنیت را با شیوه های رهبری شما و نحوه رفتار با کادرهای این حزب دارم و نشانی از تصمیم برای تغییر آنها را از جانب شما نمیبینم، برای هیچ پست و مسئولیتی در رهبری حزب کاندید نشوم. من در رابطه با اصرار و ابرام غیر اصولی برای پس گرفتن استعفا از عضویت کمیته کردستان برای دبیر کمیته کردستان نوشتم:

" هیچ فرد، ارگان و مرجعی مجاز نیست عضو و کادر حزب را به بهانه هایی مانند منافع حزب و یا هر توجیه و بهانه دیگری از این نوع تحت فشار بگذارد و وادار به سکوت در مورد بیعدالتی به خود و یا شهادت علیه وجدان خود کند. انجام چنین امری با همه مبانی سیاسی و انسانی حزب در تناقض است. اظهار نظر کردن یا سکوت در هر مورد تماماً به تصمیم آگاهانه و آزادانه فرد بستگی دارد." (بند ۱۱ متمم اصول سازمانی حزب)

اینها را فقط برای کشیدن مرز با ... و نوشتم. وقتی من انقلاب فرهنگی را در شکل بسیار زشت تر آن، در جلسه ای باحضور شما ، شاهد بوده ام، قبول کنید که به این اصل متمم اصول سازمانی عمیقاً اعتقاد دارم و "صلاحیت" آنرا صد در صد تایید میکنم.

۹. من سعی کرده ام و سعی میکنم به تعقل و تأمل کل حزب در برابر شیوه ها و روشهای رهبری که به نظرم به جای متحد کردن کادرها، آنها را در برابر همدیگر قرار میدهد و به جای تبدیل شدن به چسپ درونی حزب، در مقام اپوزیسیون کادرها و "افشاگر" آنها ظاهر میشود، در نهایت احساس مسئولیت، اتکا کنم. اما وقتی میبینم و دیدم که با کمال تأسف، شیوه های رهبری گارد ایجاد میکند، فضا سازی میکند و به روشهایی که در جریان اتفاقات ۱۰ روزه دیدیم، متوسل میشود، چاره ای ندیدم جز اینکه به همه نشان بدهم که در درجه اول من خود را در این روشها و متدهای رهبری و رفتار با کادرها و حزب، سهیم نمیدانم. من فقط میخواهم که به فاصله و شکاف عمیقی که ایجاد شده است و بر من تحمیل شده است، و شما در این نامه تان هم نشان داده اید که نمیخواهید آنرا برسمیت بشناسید و مسئولیت ایجاد آن فاصله را از جانب خودتان بر عهده بگیرید، رسمیت بدهم. از طرف دیگر میخواهم شما و ...، مساله را همینطور در نظر بگیرید. طبیعی است اگر شما ابعاد مساله و روایت خود را به هر شیوه ای، یا رو به کادرها و اعضای حزب و یا رو به جامعه توضیح بدهید، من حق قانونی و انکار ناپذیر خود میدانم که روایت خود را در همان سطح ارائه بدهم.

۱۰. در رابطه با "اختلاف سیاسی"، من به جرات میتوانم بگویم که تنها کسی هستم که با رعایت کردن همه پرنسیپها و در اوج متانت و احساس مسئولیت و بدور از جنجال و هیاهو، نخواستهم وارد آنها بشوم. به عقیده من شیوه و روشهایی که رهبری و بویژه شیوه رهبری شما در حزب باب کرده است، هیچ مجالی برای طرح اختلاف سیاسی، باقی نگذاشته است. سر فرصت و هر گاه تشخیص بدهم که طرح اختلاف نظر در باره سیاستهای حزب در این دوسال، واقعا در چهارچوب اختلاف نظر باقی خواهد ماند، حتما چنین کاری را با توجه به همه مکانیسمهایی که با موازین و پرنسیپها و میانی اصول سازمانی حزب منطبق باشد، شروع خواهم کرد. من نظر دارم، در بسیاری از سیاستهای حزب طی این دو سال به یک بازبینی و تجدید نظر رسیده ام و تنها کسی هستم که برخی نکات را هم فقط با خود شما، از جمله در مورد کمیته های کمونیستی، گفته ام. اما صورت مساله من، در اوضاع فعلی، و بویژه در جریان آن "اصطکاکات" اختلاف سیاسی نبوده و نیست.

کاملا روشن است که من بدون نقشه نیستم. من نمیخواهم این تصویر، مقاومت منفی، از من به درون صفوف حزب برده شود و در پوشش آن تصاویر دیگری که فی الحال به موضع من الصاق شده است و در صفوف حزب و توسط برخی رفقای مرکزیت حزب چرخیده است، مثل تشبیه کردن من به ایرج آذرین، یا تئوری برای "کناره گیری از حزب"، من را با عمل انجام شده روبرو کند و غیر حقیقت به عنوان حقیقت در باره من فضا را غبارآلود کند. من این حزب را ساخته ام، از عناصر مهم تشکیل دهنده آن و در راس مصاف و مبارزه برای حفظ و تحکیم آن بوده ام. حال که میبینم شیوه های زبانبار رهبری که بویژه با آن "پکیج"، حاصل تلاشهای شبانه روزی من و کادرهای حزب را به یک سرراشیب خطرناک مواجه ساخته است، تصمیم به مقاومت و ایستادگی گرفته ام و از هر شیوه ای برای نجات حزب، از جمله به تشکیل یک فراکسیون یا یک کانون، که تاکنون به آن فکر نکرده بودم، به همراه با هر تعدادی از رفقا، در چهارچوب موازین و اصول سازمانی و متمم آن، فکر کرده ام.

با تشکر: ایرج فرزاد
۱۱ نوامبر ۲۰۰۶

نامه دوم

رفیق کورش عزیز

من هم تلاشم این بود که شما را قانع کنم که "پکیج" ده روزه شما هیچ ربطی به مکانیسمهای حزبی نداشت و ندارد. من هم چه در مکالمات تلفنی و چه در نامه ها و یادداشتهای شما از "تبیین" شما آگاه شدم. شما با این یادداشت اخیرتان من را به پلنوم دعوت کرده اید که دیگر معلوم است بحث نه بر سر قانع کردن همدیگر، که هر دو میدانیم که تصمیم داریم به توافق نرسیم و حرف همدیگر را فهمیده ایم، که یک "دوئل" است. شما خودتان را و "دیگر کادرهای" حزب را در پلنوم در یک طرف این دوئل و من را در طرف دیگر قرار داده اید. من به این نبرد مسابقه به خاک مالیدن پوزه همدیگر نمی آیم. میدانم از قبل نتیجه چه خواهد بود. چرا که من عمیقا بر این باورم که شما و ...، عینا چون مسئولین کمپین برنامه ریزی شده ک. ر کومه له در برابر منصور حکمت، باید به عنوان بانیان و طراحان بالا آوردن اسکندال سیاسی پکیج ده روزه، چون پروسه پلنوم ۱۶ حزب کمونیست ایران، از عضویت در کمیته مرکزی حزب استعفا بدهید. و میدانم چنین خواست برحق و عادلانه ای شما را از کوره بدر میبرد و شما متأسفانه ظرفیت شنیدن حقیقت و رعایت انصاف و عدالت را مطلقا ندارید. در این رابطه پلنوم را، چون جلسه کمیته کردستان در حاشیه کنگره، به یک تعرض ضدانتقادی و انقلاب فرهنگی علیه من و هر رفیق دیگری که به شما کمترین انتقادی دارد، تبدیل خواهید کرد. در این شکی ندارم! من حیثیت و حرمت خود، و حتی خود شما و بالاتر از آن، حرمت حزب و پلنوم کمیته مرکزی را پاس میدارم و اجازه میدهم که شما با خیال راحت به "تعمیق" ارزیابیهای "قاطعانه" خود بدون حضور من ادامه بدهید. این برای کسانی که در آینده میخواهند مسئولین تبدیل نقشه مند یک جریان کمونیستی به یک تشکیلات کم ظرفیت دال دال را به نام بشناسند، واقعی تر و مسئولانه تر است. لطفا من را در فروپاشی حزب با خود سهیم نکنید.

با آرزوی سلامت شما، ایرج فرزاد ۱۵ نوامبر ۲۰۰۶

رفیق ایرج عزیز

تلاش من این بود که شما را قانع کنم که ما ناچاریم حزب و مکانیسم های حزبی را مبنا قرار دهیم تا اصولا بتوانیم به ادعاهای شما و یا من درست و بجای خود برخورد کنیم.

اگر من یا هرکدام از رفقای دیگر موازین و مقررات حزبی را زیر پا گذاشته ایم حتما کمیسیون ویژه به آنها رسیدگی خواهد کرد. بقیه مسئله قاعدتا سیاسی است که هست.

به هر صورت من پاسخ منفی به پیشنهادم را گفتم، این پیشنهاد دیگر روی میز نیست و ادامه بحث در مورد آن اصولا ضروری نیست.

من چه در مکالمات تلفنی و چه در این نامه از تبیین شما از این رویدادها آگاه شده ام و تماما با آنها مخالف هستم و در مورد آن، تا آنجا که بتوانیم به تفصیل، در پلنوم بحث خواهیم کرد. اگر متقابلا علاقه ای به شنیدن ارزیابی من و کادرهای دیگر حزب از این اصطکاک ها دارید پیشنهاد میکنم لااقل دعوت ما برای شرکت در پلنوم را بپذیرید و حتما در پلنوم شرکت کنید.

نامه تو و این یادداشت را برای ک ر هم میفرستم

با آروزی سلامتی ات
کوروش مدرسی

۱۴ نوامبر ۲۰۰۶

نامه سوم

طرح شکایت از رفقا کوروش مدرسی و ...

مقدمتا میخواهم بر یک نکته تاکید کنم. این شکایت من قبل از اینکه به جنبه "حقوقی" مساله بپردازد، شکایت و اعلام نارضایتی شدید از روشی است که این دو رفیق نامبرده، بویژه در دوره ۱۰ روزه ای که از جلسه رفیق کوروش با کمیته کردستان در پالتاک (۹ روز قبل از کنگره) شروع میشود، با نامه کمیته رهبری (به امضای رفیق ...، درست یک شب قبل از کنگره) ادامه می یابد و در جلسه کمیته کردستان در حاشیه کنگره به اوج خود میرسد، نمایندگی کردند. به نظر من رفقا ... و کوروش باید به عنوان عاملان و فاعلین این اسکاندال سیاسی که طی آن، کادرهای حزب در برابر همدیگر قرار داده شدند، افشاگری شدند و فضائی در بی حرمت کردن تقدس حزب و شکستن حریم حزبی بوجود آوردند، شناخته شوند و مسئولیت ایجاد این فضای ناسالم را مستقیما برعهده بگیرند. بعلاوه به حکم انتظاراتی که مصوبات حزب، تصمیمات پلنوم ها و قرارها و میثاقهای رهبری حزب از این دو رفیق داشته است، این دو رفیق همه آن مصوبات را در این دوره "اصطکاک" های ده روزه زیر پا گذاشتند و به جای نمایندگی کردن منافع عمومی تر حزب و حفاظت از تعهد به حفظ انسجام و وحدت بالای حزب، درست در نقطه مقابل این تعهدات حزبی عمل کردند و وضعیتی بوجود آوردند که خود در راس قرار دادن کادرهای حزب در برابر یکدیگر و در مقام اپوزیسیون و افشاگر آنها و ایجاد دسته بندی و تفرقه در صفوف حزب ظاهر شدند. شکایت من این است که این دو رفیق به تعهدات خود به حزب عمل نکردند و در دوره اصطکاکات، مصوبات حزب که آنان را موظف به ایجاد اتحاد بالای حزب میسازد، تماما زیر پا گذاشتند. رفقا انگار فراموش کرده بودند روی چه صندلیهائی و به جای خالی چه رفقای عزیزی نشسته اند. زیر پا گذاشتن حرمت این جایگاه از جانب رفقا کوروش و ...، به نظر من نباید از جانب پلنوم کمیته مرکزی و نهادهای رهبری حزب و کل حزب، ساده گرفته شود.

اما بعلاوه لازمیدانم برای روشن شدن ذهن کمیسیون، به سابقه این بحث و "اتهام" دخالت "بی مورد" خود نیز برای روشن شدن ذهن کمیسیون اشاره ای داشته باشم:

تا جایی که مساله به دخالت من برمیگردد، بحث قبل از جلسه پالتاکی رفیق کوروش با کمیته کردستان، (چهارشنبه شب ۱۱ اکتبر ۲۰۰۶) از آنجا شروع شد که در یک جلسه کمیته رهبری (که من عضو مشاور آن بودم)، رفیق ... گزارشی از جلسه قبل تر هیات اجرائی کمیته کردستان و سخنان رفیق عبدالله شریفی در آن ارائه داد. من عضو هیات اجرائی کمیته کردستان نبودم و در آن جلسه حضور نداشتم. رفیق ... گفت موضع رفیق عبدالله، "روانکاو" و شیوه های "ناسالم" است که حتی روی کنگره سایه خواهد انداخت. من به این روش انتقاد کردم و گفتم رفیق عبدالله کاری برخلاف موازین و اصول سازمانی حزب انجام نداده است، او در ارگانی که به آن تعلق دارد انتقاداتی را، مستقل از درست یا نادرست بودنش، طرح کرده است. گفتم به نظرم درست و اصولی نیست که در غیاب رفیق عبدالله چنین احکام سنگینی علیه او صادر میشود. رفیق کوروش به موضع من برخورد کرد و گفت که ایرج "حساسیت" ندارد. هیچکس مجاز نیست چنان حرفهائی شبیه به سخنان رفیق عبدالله را حتی در "ارگان خود" بر زبان بیاورد و عدم حساسیت من مورد انتقاد اکثر رفقای حاضر در جلسه ک. ر قرار گرفت. خواستم برای

کمیسیون توضیح داده باشم که وقتی رفیق ... به نامه رفیق ... در یک نامه (همان نامه یک شب قبل از کنگره) جواب داد در واقع ادامه موضع قبلی در باره سخنان من در جلسه ک. ر نیز بود. مضافاً بر اینکه، دقت کردن در سخنان کورش در جلسه پالتاکی با کمیته کردستان، که من هم صحبت کوتاهی کرده بودم، نشان میدهد که با حمله به رفیق ...، من و سخنان من را نیز به عنوان "ابهام چی" مورد هدف قرار داده است.

خلاصه کنم: یک بحث رفیق عبدالله شریفی توسط رفقا ... و کورش چنین دامنه وسیعی پیدا کرد و یک ابهام و سنگینی را بر ذهن کادرهای حزب و بر کنگره حزب تحمیل کرد. این رفقا، ... و کورش، به نظرم در ظرفیت بی درایت ترین رفقای رهبری ظاهر شدند و از یک مساله کوچک، که منصور حکمت معمولاً با یک تلفن و یا نوشتن یک نامه آنرا فیصله میداد، یک اسکاندال ساختند. رفقانی که می بایست در مقام ایجاد انسجام و وحدت بین کادرهای حزب، و انسجام و وحدت رهبری، طبق وظیفه حزبی شان، عمل میکردند، برعکس ستم بر هم زدن اتحاد کادرها و قرار دادن آنها در مقابل همدیگر شدند و خود به جای متوقف کردن پروسه ای که در آن حرمت و تقدس حزب و حریم حزبیت بشدت آسیب دید، یک پای دامن زدن به آن پروسه و تشدید آن شدند. به نظر من رفقا کورش و ... باید بخاطر لطمه جبران ناپذیری که به وحدت کادرهای حزب و اتوریت و اعتبار معنوی رهبری حزب زدند، و بخاطر اینکه برخلاف تعهدی که حزب آنها را به انجام آن موظف ساخته بود، عمل کردند، مورد بازخواست قرار بگیرند و مسئولیت خلق و ایجاد و ادامه و تشدید اعمال خلاف وظایف حزبی شان را تقبل کنند و به حزب پاسخگو باشند. امیدوارم رفقای کمیسیون به تمامی اسناد و نوارها و پروتکل جلساتی که من در طرح این شکایت به آنها اشاره کرده ام، دسترسی داشته باشند و همراه با ارائه این شکایت من آن اسناد را برای بررسی ضمیمه کنند.

در رابطه با وظایف کمیسیون، من نمیدانم که آیا در پروسه بعدی، کمیته مرکزی و یا پلنوم برای اعلام رای و نظر در باره شکایات دریافت شده، کمیسیون ویژه شکایت تشکیل خواهد داد و یا اینکه طبق ابلاغیه های تاکنونی، در نهایت این موارد برای اعلام نظر نهائی تسلیم لیدر حزب خواهد شد. در حالی که رفیق کورش خود کسی است که از او شکایت شده است، نه میتواند شخصا مرجع رسیدگی و اعلام نظر در باره شکایات باشد و نه حتی میتواند به عضویت کمیسیون شکایتی که احتمالاً کمیته مرکزی و یا پلنوم تشکیل خواهد داد، درآید. علاقمندم که رفقای کمیسیون، این نقض غرض را به اطلاع پلنوم و کمیته مرکزی برسانند.

با احترام
ایرج فرزاد

۱۵ نوامبر ۲۰۰۶

نامه چهارم

رفیق کورش عزیز!

به این جملات شما، نه برای شنیدن احکامی باور نکردنی تر، اما متأسفانه حالا دیگر قابل انتظار تر از شما، بلکه برای ثبت در تاریخ، جوابیه کوتاهی نوشته ام. میخواهم لاف متوجه باشید که چنین احکامی پاسخ دارد. و بنابراین میخواهم ناچارت کنم وقتی این تصویر را از من و ... به دیگران، به تاریخ، به داوران آن دوران بیادماندن "اصطکاکات" تحویل خواهید داد، این پاسخ کوتاه و دفاعیه من را هم ضمیمه کنید. مطمئن نیستم چنین خواهید کرد، اما من حداقل بدینوسیله و با اطلاع قبلی به شما، حتماً چنین خواهم کرد.

"به گمان من شما و سنتی که دفاع از آن را برعهده گرفته اید این وضع را بوجود آورده است. ثانیاً حتی اگر مسئولیت این وضع با من است سوال من این است که مسئولیت شما و ایرج و ... چیست؟ فقط مشتری هستید که از جنس بد حزب شکایت دارد؟ ثالثاً و مهمتر اینکه پذیرش چنین تقصیری از جانب من پذیرش نقشی برای شماست که شایسته ... و ایرج فرزاد نیست. اینکه قبول کنم من باعث این وضع شده ام پشتش قبول این استدلال است که "باید مواظب می بودم و میدانستم این رفقا استعداد قهر کردن و رفتار کودکانه و غیر سیاسی دارند. ممکن است روز روشن، به عنوان اعتراض، وسط اتوبان حزب دراز بکشند و ترافیک را مختل کنند!" صادقانه میگویم این استدلالی است که از جانب مدافعین شما تحویل من داده میشود و من قبول ندارم. حتی اگر تقصیر من هم باشد شما شایسته نیست چنین تصویر نا مسئول و کودکانه ای از خودتان بدهید. پس ... که به عنوان عاقل معروف بود کجاست؟ سوال این است که آیا شما هم مسئولیتی دارید؟ مسئولیتی میپذیرید" (از نامه کورش به ...)

من خود را ملزم دیدم که برای ثبت در تاریخ و به خاطر اینکه در نامه به ... شخصا از من هم اسم برده اید، لافلاقی تبیین خود را از این عبارات شما و هدفی که پشت آنست را بنویسم.

واقعا که بحث کردن با شما بسیار مشکل است چرا که مهارت فوق العاده ای در تغییر و وارونه نشان دادن حقیقت و موضوعات و فاکتها و جایگزینی شاکی و متهم دارید.

رفتار من "غیر سیاسی" بود یا شما؟ میخواهید به این وسیله من را به عنوان "مشتری ناراضی" آن مواضع بیادماندن و یورش شخص شما به حریم و حرمت حزب و کادرها، به عنوان مشتری ناراضی از خود حزب قالب کنید؟ در کدام بازار این کالای بدلی را میخواهید عرضه کنید؟ واقعا شرافتمندانه خود شما رویتان میشود یک بار دیگر به سخنان ات در پالتاک گوش کنید و به همان بازاری که طرف دیالوگ شماست و موضوعش ظاهرا نشان دادن فرشته از شما و دیو از ماست، عرضه کنید؟ واقعا عجیب است، آمده اند دم خانه ات، بی خبر از همه چیز و در حالی که خودت را برای کنگره آماده میکنی، یک جنگ و یک مرافعه را به تو میفروشند، و آنوقت میگویند این تو بودی که وسط خیابان دراز کشیدی؟! خود شما به عنوان لیدر حزب از اختیارات نوشته نشده برای باران اهانت استفاده میکنید و رسماً منشور کمیته رهبری را که سیاه بر سفید نوشته است هیچ عضو کمیته رهبری حق ندارد به عنوان اپوزیسیون دیگر اعضا آن ظاهر شود، در یک جلسه علنی با حضور تعدادی از کادرهای این حزب زیر پا میگذاری، و نه در نقش اپوزیسیون بلکه در نقش افشاگر و رسوا کننده عضو دیگر کمیته رهبری (...). ظاهر میشود، که بعداً معلوم میشود من و ... هم مورد الطاف شما بوده ایم. و وقتی از شما میپرسند باید مسئولیت زیر پا گذاشتن حرمت حزب و تقدس حزب را برعهده بگیرید و توضیح بدهید که چه کسی این اختیارات فوق حزبی را به شما داده است، مینویسید حزب و مراجع حزبی حکم و داور است که تازه بررسی کند آنکسی که مورد هجوم بوده است و حرمت و کرامت اش را روی اتویان دراز کرده اند، شروع کننده دعوا است یا کسی که دعوا را سازمان داده است و از قبل طرح به هم زدن را در آستین داشته است؟

معلوم است با این رفتاری که شما با حزب دارید و هر قرار و مصوبه ای را مثل شمشیر یک لبه ای که فقط علیه دیگران است تفسیر میکنید، نمیشود به احترام شما به حزب و مکانیسمهایش ذره ای باور داشت و اعتماد کرد. من به عنوان اعتراض وسط خیابان دراز کشیدم یا شما، که در یک نقشه برنامه ریزی شده از ۱۰ روز قبل از کنگره، برنامه چیدید که کنگره و حزب را گروگان بگیرید و از موقعیتی که اعتماد حزب برایتان فراهم کرده است سو استفاده کنید و علیه من و بسیاری کادرهای حزب رسماً توطئه سازمان دهید؟ مگر چیزی از حزب و حریم حزب باقی گذاشتید که برای بررسی اعمالتان دارید من را به احترام "مکانیسمهای" حزب دعوت میکنید؟ من شما را داور صالحی برای تشخیص مرجعیت حزب و حریم حزب نمیدانم.

برای چه هدف دیگری، این بار مکتوب و غیر حضوری چنان احکام نجویده ای را روی کاغذ آورده اید؟ واقعا حق ندارم که بخاطر امزاهائی که در حمایت از شما پای اسناد و نوشته ها و مقالاتم در دفاع از شما گذاشته ام، "از خود انتقاد کنم"؟

اما خوشبختانه باز برای ثبت در تاریخ، سخنان "غیر کودکانه" شما و تصویر سد معبرتان وسط مسیر حرکت ما و بسیاری کادرهای حزب به کنگره موجود است و من برخلاف شما پس از این افتضاح از ذهن خود برای مقاصد دیگر و ادامه همان روشها، این بار زیر پوشش حزب و مکانیسم حزب و کنگره و غیره، آنرا سرهم بندی نکرده ام. فقط واقعا تعجب میکنم این قدرت عوض کردن ماهرانه مساله و نشان دادن متهم به جای قاضی و داور دادگر، را از کدام سنت به عاریه گرفته اید؟ یکی از میانی فراقسیونی که تشکیل خواهم داد، اعلام و توضیح تفاوتهایم و بیگانگی کامل با همین سنتها است. واقعا متاسفم که وقتی با رفیقی که اگر من نبودم قادر به تشکیل حزب نبود، حتی نمیتوانم بر سر یک مشکل و مساله یک جدل و بحث سالم را ادامه بدهم. به نظرم، در حالی بر سر مساله به این روشنی و واضحی، سیاه را سفید و شب را روز معرفی میکنید، ادامه هر بحثی با شما، افتادن به دام دوئل "به خاک مالیدن دماغ" است. این را که در جلسه پالتاک شروع کردید، میخواهید به پلنوم و جلسه دفتر سیاسی و ارگانهای حزبی تسری دهید. من حرمت و تقدس حزب را بالاتر از آن میدانم که به میدانی که در آن انصاف، حقیقت و معصومیت و نجابت حزب و حزبیت با چنین احکامی از پیش زیر پا له شده است، بیایم. واقعا بحث با شما، هیچ لطفی ندارد. چون مطلقاً اعتماد ندارم که در نامه بعدی چه جعلیاتی را به جای واقعیت و چه ضدحقیقت های ضد حزبی را به عنوان حزب و مکانیسم حزبی بسویم پرتاب میکنید. من بحث خود را در فراقسیونی که اعلام خواهم کرد و خطاب به کل حزب پی خواهم گرفت.

ایرج فرزاد
۲۱ نوامبر ۲۰۰۶

پایان نامه ها

۲۲ نوامبر ۲۰۰۸
iraj.farzad@gmail.com